

توقیف کرد و از آنان التزام گرفت که در ایام تبلیغ مذهبی ماه محرم، علیه شاه و اسرائیل و امریکا سخنی نگویند. امام خمینی در اعلامیه جدیدی خطاب به گویندگان و وعاظ و هیئات مذهبی نسبت به این موضوع واکنش نشان داد و آن‌ها را به افشاگری و مبارزه علیه «دستگاه جبار» و «اسرائیل» فراخواند. برای نخستین بار در تظاهرات و سینه‌زنی‌های محرم، شعار «مرگ بر این دیکتاتور» مطرح و مبارزه علیه شخص شاه جهت یافت. دانشجویان نیز در این تظاهرات مشارکت فعال داشتند و همپای بازاریان و پیشه‌وران تهران شعار می‌دادند «سلام بر خمینی، درود بر مصدق»، «خمینی رهبر شیعه، مصدق رهبر ملی». عصر روز ۱۴ خرداد ۱۳۴۲ یعنی عصر روز عاشورا در حالی که جمعیت انبوهی برای شنیدن سخنرانی امام خمینی در فیضیه اجتماع کرده بودند، وی ضمن گرامی داشت یاد شهدای فیضیه، سخنرانی مفصل و افشاگرانه‌ای علیه شاه و اسرائیل ایراد کرد. دیگر ابهت شاه و بت شاهنشاهی شکسته شده بود.

شب ۱۵ خرداد، مأموران شهرستانی و ساواک در تهران تعداد زیادی از روحانیون و غیرروحانیون را بازداشت کردند و در قم، در ساعت ۳ بعد از نیمه شب ده‌ها کماندو و چترپاز با یورش به منزل امام خمینی ایشان را دستگیر و به تهران بردند. خبر دستگیری وی شبانه در شهر پیچید. از صبح روز ۱۵ خرداد ۴۲ شورش عظیمی در تهران و قم به پا خواست و شعار «یا مرگ یا خمینی» به آسمان رفت. طی ماه‌های گذشته در دانشگاه نیز هر روز تظاهرات بود اما در پی دستگیری آیت‌الله خمینی در ۱۵ خرداد و زندانی کردن وی به اوج رسید تا جایی که پلیس مجبور شد دانشگاه تهران را تعطیل کند و در سایر قشرها نیز حرکت‌هایی به وجود آمد. رژیم، به شدت قیام را سرکوب کرد و دوباره جو وحشت حاکم شد، به گونه‌ای که همگان می‌پنداشتند، ایستادگی در برابر رژیم بیهوده است و جز به کشتار بیشتر نمی‌انجامد. پس از آن عده‌ای از علمای قم به تهران مهاجرت کرده و خواستار آزادی امام خمینی شدند. در این روزها شهرهای تهران، قم، مشهد، تبریز، ... شاهد اعتصاب عمومی در اعتراض به بازداشت امام خمینی بود.

در اوجگیری قیام سال ۴۲ به رهبری روحانیت، اعضای جبهه ملی و نهضت آزادی در زندان بودند اما هواداران آنها از آیت‌الله خمینی پشتیبانی می‌کردند. رژیم شاه توانست جبهه ملی را در مورد قیام ۱۵ خرداد به سکوت بکشانند و همین امر موجب شد که با بیرون آمدن از زندان پس از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ دچار اختلاف شوند. کمیته دانشجویی جبهه ملی از قبیل بنی صدر، حبیبی، شیبانی، و بهزاد نبوی، بیژن جزنی و عده‌ای دیگر با رهبری جبهه مخالفت کردند و طی نامه‌ای به دکتر مصدق از جبهه ملی به خاطر نحوه انتخاب شورای مرکزی، و نیز بی‌توجهی به انتظارات احزاب و دانشجویان انتقاد کردند و دکتر مصدق خواستار تشکیل جبهه ملی سوم شد.<sup>۱</sup>

## نقش انجمن اسلامی دانشجویان در اصلاح موضع نهضت

### آزادی در قبال حرکت روحانیت

نهضت آزادی در آن شرایط از نظر فکری و سیاسی به روحانیت انقلابی بسیار نزدیک‌تر بود تا به جبهه ملی اما، میان جبهه ملی و روحانیت انقلابی مانده بود. در فاصله انقلاب سفید شاه (بهمن ۱۳۴۱) تا قیام پانزده خرداد سال ۴۲ که برخی از رهبران نهضت آزادی در زندان بودند این سرگردانی محسوس بود.

**نطف‌الله میثمی:** نهضت آزادی در قبال حرکت روحانیت ابتدا موضعی غیرفعال گرفت. اعلامیه‌ای داد که معلوم نبود موضعش چیست؟ تأیید است یا مخالفت؟ و یا این که می‌خواهد برخورد فعال کند. اما انجمن اسلامی دانشجویان اعلامیه‌ای داد که می‌خواست انگیزه علما و مراجع را توضیح دهد و روی انگیزه‌های ضد استبداد آنها بیشتر تأکید می‌کرد. یا تلاش می‌کرد انگیزه احیای قانون اساسی را تقویت کند. روح اعلامیه در این جهت بود که تبلیغات علیه روحانیت را که گفته می‌شد با فتوادل‌ها و علیه زنان هستند خنثی کند. در واقع می‌خواست انگیزه‌های متعالی‌تر را در بین روحانیون تثبیت کند. این اعلامیه خیلی گل کرد. اولین موضع تحلیلی از انجمن اسلامی بود که با

۱. باقی. عمادالدین. تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی. نشر تفکر. ۱۳۷۳. ص ۱۷۵ - ۱۷۴

امضاء اطلاعیه دادند، و در سطح دانشگاه پحتس کردند. انجمن قبلا از این کارها نمی‌کرد. این اعلامیه تأثیر زیادی در اعضاء نهضت آزادی گذاشت. چون اعضاء انجمن و نهضت مشترک بودند و اکثر بچه‌های انجمن عضو نهضت آزادی هم بودند. این موج به شورای مرکزی هم کشیده شده. تا آنجا که من اطلاع دارم در شورای مرکزی سه جریان به وجود آمد:

یک جریان که به جبهه ملی بیشتر گرایش داشت می‌گفت «باید بی تفاوت بود، این حرکت‌ها قشری و شکلی است و با اصلاحات و آزادی زن‌ها مخالفند. سرلوحه کارهای مصدق اصلاحات اجتماعی بود. حالا که عملی شده بایستی از آن استقبال کرد.» حتی یکی از دخترهای دانشجوی حقوق اعلامیه‌های مراجع را که به دیوار زده بودند با آتش سیگار سوزانده بود. البته من خودم ندیدم ولی خبرش شایع شده بود، مخالف بودند گرچه جرات مخالفت علنی نداشتند.

جناح دیگری می‌گفت: باید حرکت علما را تأیید کنیم.

جناحی هم معتقد بودند که بایستی با روحانیت برخورد تعالی بخش کرد و حرکتشان را عمق داد که این جناح حاکم شد و اعلامیه‌ای درباره حرکت مراجع و روحانیت داد که اعلامیه دوم نهضت آزادی در این باره بود. اعلامیه دوم نهضت آزادی از تمام اعلامیه‌های مراجع بزرگ و روحانیون نمونه‌هایی آورده بود. قسمت‌هایی را انتخاب کرده بودند که بیشتر جوهره ضد استبدادی، ضد سلطنت، ضد وابستگی داشت و استقلال طلبی و احیاء قانون اساسی و مبارزات قانونی را مطرح می‌کرد.

همانطور که گفتم این اطلاعیه نهضت آزادی تا حدی متأثر از موضع انجمن اسلامی دانشجویان بود و به خیلی از افراد عمق می‌داد. این اعلامیه پیوند عمیقی بین حرکت ملی و مذهبی به وجود آورد. نهضتی‌ها که حرکتی ملی مذهبی بودند با جریان سنتی مذهبی پیوند خوردند و طبیعی است وقتی چنین پیوندهایی به وجود آید دشمن خیلی حساسیت پیدا می‌کند. شیخ حسین لنگرانی هم در آن مقطع نسبت به این اعلامیه حساس شده بود و می‌خواست ببیند چه کسانی آن را نوشته‌اند.

ناگفته نماند عده‌ای دیگر از دانشجویان مسلمان دانشگاه اعلامیه‌ای در حمایت از حرکت مراجع و روحانیون دادند. آن زمان گفته می‌شد این اعلامیه به قلم آقای فلسفی نوشته شده است. این دانشجویان مسلمان به علت این که انجمن اسلامی، سیاسی است عضو آن نبودند و با حرکت روحانیت سیاسی شدند.

## شکستن جو سیاست‌گریزی و ارتباط انفرادی دانشجویان

### با روحانیت انقلابی و هیئت‌های مذهبی

قیام سال ۴۲ جو خفقان و سیاست‌گریزی را شکست. دانشگاه‌ها و جامعه در سطح وسیعی سیامی شدند. در تبریز دانشجویان مسلمان با روحانیت انقلابی شهر پیوند برقرار کرده بودند و چون تشکیل جلسات مذهبی نیز با مخالفت رژیم مواجه بود، جلسات و هیئت‌های مذهبی را غیرعلنی و خالگی تشکیل می‌دادند. شهید قاضی طباطبایی یکی از علمای بانفوذ شهر بود که مورد توجه دانشجویان مسلمان بود و اقدام به تشکیل چنین جلساتی می‌کرد. محمد حنیف‌نژاد از دانشجویان آگاه و فعال دانشکده کشاورزی کرج بود که در آن جلسات شرکت می‌جست.

الهی طباطبایی که در آن جلسات حضور داشت چنین نقل می‌کند:

در سال ۴۲ من هیچ تجربه‌ای در مبارزات ضددولتی نداشتم. من دقیقاً یادم هست که هر وقت شاه به مسافرت می‌رفت، امام جمعه وقت، دعایی در گوش او می‌خواند و عکس آن صحنه را می‌گرفتند و در روزنامه‌ها چاپ می‌کردند و ما با دیدن آن عکس می‌گفتیم «که این دستار به آن تاج کیانی بسته است».

مردم آذربایجان حمله شوروی‌ها را دیده بودند و فجایع حزب توده را از نزدیک شاهد بوده‌اند. بنابراین مقام سلطنت و رژیم مشروطه سلطنتی را سدی در مقابل کمونیسم می‌دانستند. چنین وضعیتی این امکان را به شاه و ساواک می‌داد که اعمال خشونت‌بار خود را در جهت مقابله با کمونیسم و حفظ ایران، برای مردم توجیه بکنند.

در این شرایط بود که دامنه مبارزات به آذربایجان کشیده شد. در شب‌های محرم دسته‌های حسینی در تبریز در باشگاه افسران تعزیه‌خوانی می‌کردند و برای شاه و خاندان سلطنت دعا می‌گفتند و این در تبریز رسم شده بود، تا اینکه در یکی از شب‌های محرم سال ۴۲ آقای قاضی طباطبایی بالای منبر گفت: از این تاریخ دسته‌های حسینی به باشگاه نروند و... با این تذکر و گفتن‌ها مسأله حل نمی‌شد و دسته‌ها باز به باشگاه می‌رفتند و برای شاه و خاندان سلطنت دعا می‌کردند، تا اینکه جوان‌های مسلمان راه افتادند و دسته‌هایی را که به باشگاه می‌رفتند برهم زدند و اینجا درگیری‌های خیابانی شروع شد. جلساتی با حضور آقای قاضی طباطبایی تشکیل می‌شد. در آن زمان سرتیپ مهرداد

رئیس ساواک تبریز بود. این آقا و دیگران می آمدند در آن جلسات و با ارباب و تهدید می گفتند، که ما می زنیم، می کشیم.

در آن موقع ما در دانشگاه هیچ تشکلی نداشتیم و مبارزات دانشگاه در دست چپی ها بود بچه های مسلمان در دانشگاه هیچ موقعیتی نداشتند.

یادم هست اولین کسی که با من تماس گرفت و مرا به جلسه آقای قاضی دعوت کرد، همین آقای دکتر میلانی بود که دانشجوی پزشکی و از اعضای انجمن اسلامی دانشگاه تبریز بود و پسر عموی آیت الله میلانی و پدرش از تجار تبریز بود. آقای میلانی استاداها و دانشجویان دیگر را هم به آن جلسات دعوت می کرد و بانی ارتباط ما با آن جلسات بود. از اینجا ارتباط ما با نهضت اسلامی که تحت رهبری امام خمینی ایجاد شده بود شروع شد.

اولین باری که مرا دستگیر کردند در ۲۸ مرداد سال ۴۳ بود. من هیچ گناهی نداشتیم و آن ها - ساواکی ها - به من گفتند اصلاً تو نباید اسم خمینی را بر زبان آوری. ۱۵ روز مرا در ساواک نگه داشتند و بعد آزاد کردند و ساواک ما را توسط خودی ها شناسایی کرده بود. در سال ۴۳ آقای قاضی را دستگیر کردند و همچنین آقای انزابی ممنوع المنبر شد. در یکی از شب های ماه رمضان به منزل آقای انزابی رفتیم و حدوداً سی نفر از جوان ها اسم نویسی کردند که هر کدام یک شب آقای انزابی را به خانه هایشان دعوت کنند تا ایشان در آن جلسات صحبت بکنند.

جلسه اول که برگزار شد روز بعد دعوت کننده را دستگیر کردند و دعوت کننده شب دوم بعد از اتمام جلسه دستگیر شد. اما دعوت کننده شب سوم دستگیر نشد. به هر صورت هیئتی شکل گرفته بود که تا آستانه انقلاب در سال ۵۷ ادامه داشت. در این جلسات آقای میلانی هم شرکت می کرد و قرآن می خواند و موعظه گوش می کرد. از دیگر دوستان در این جلسات آقای مهندس عظیمی و همچنین مهندس یکتا و مرحوم محمد حنیف نژاد بودند.

آن موقع ما در دانشگاه یکی دو نفر بیشتر نداشتیم که آن ها هم از طریق خانواده شان با نهضت اسلامی همکاری می کردند البته نه به عنوان دانشجوی دانشگاه.

در آن زمان نهضت آزادی ایران تازه تشکیل شده بود و آرام آرام در دانشگاه بستر فعالیت خود را می گسترانند. تا قبل از این ها ما خیال می کردیم که مملکت شیعه سلطنتی است و سلطنت جزو تفکرات شیعه است. اولین جرقه را امام در ذهن ما زدند و ۱۵ خرداد نقطه عطفی در حرکت های اسلامی بود و توانست در دانشگاه ها تأثیر بگذارد و

تشکل‌های اسلامی در دانشگاه‌ها رواج یابد و نخستین کسی که این مسایل را برای ما تشریح کرد محمد حنیف‌نژاد بود که در ارتباط با نهضت آزادی در ساواک زندانی شده بود. و من و سه چهار نفر دیگر با حنیف‌نژاد و آقای قاضی جلساتی داشتیم. حنیف‌نژاد از تشکل‌های اسلامی سخن می‌گفت. او مارکسیست نبود اهل ولایت بود و برای امام حسین عزاداری می‌کرد او نماز می‌خواند و از اسلام آگاه بود. او افکار بزرگی داشت که بسیار از سطح فکری ما بالاتر بود. ما مجذوب او بودیم، چیزهایی به ما یاد می‌داد که ما نمی‌دانستیم، از تشکل در مبارزه‌های جهانی، فجایعی که حکومت‌ها انجام می‌دهند، از انقلاب‌های اسلامی آینده صحبت می‌کرد و برای ما تشریح می‌نمود. آن موقع «مجاهدین» نبودند و صحبت او فقط از تشکل مسلمانان بود.

اولین کسی که اسلام را به صورت یک ایدئولوژی برای ما تعریف می‌کرد حنیف‌نژاد بود. ما خیال می‌کردیم که اگر فرضاً حکومت مشروطه سلطنتی در ایران نباشد حتماً حکومت کمونیستی خواهد بود. حنیف‌نژاد برای ما گفت ما کمتر از توده‌ای‌ها نیستیم و می‌توانیم کار کنیم. او به ما کتاب می‌داد و کتاب «انقلاب الجزایر» را به من داده بود. می‌گفت تنها کمونیست‌ها نیستند که انقلاب جهانی را اداره می‌کنند، این از بدی حادثه است که خیلی‌ها می‌افتند به دامن آن‌ها. ما خودمان خیلی کارها می‌توانیم انجام بدهیم. و تکلیف است، باید تلاش کنیم و توضیح داد: تا زمانی که انگلیس‌ها نفت ما را از آبادان می‌برند نماز در مسجد مقبره - مقبره نام مسجدی در تبریز است - باطل است (باید در میدان‌های رزم و جهاد و سیاست باشی در حالی که نمازگزار هم هستی). او در دانشگاه هم فعال بود و سعی تمام می‌کرد تا بتواند تشکیلات اسلامی را در دانشگاه تبریز راه‌اندازی بکند.

در آن موقع امام تنها کسی بود که ایده‌آل مسلمان‌ها بود و در تبریز آقای قاضی امام جماعت مسجد مقبره و مسجد شعبان بود که ظهرها در مسجد مقبره و شب‌ها در مسجد شعبان نماز می‌خواند و ایشان در مسجد در صحبت‌های بعد از نماز علناً نام امام خمینی را می‌برد و نظریات شرعی و سیاسی امام را بیان می‌کرد.

ساواک شروع کرد به تهدید و تطمیع دیگر روحانیون، طوری شد که وقتی که آقای قاضی در مجلسی و مسجدی وارد می‌شد، این علمای اعلام به پای آقای قاضی بلند نمی‌شدند و به ایشان در مجلس جا نمی‌دادند.

در روز ۱۷ فروردین ۴۳ امام رسماً آزاد شد و فردای آن روز به قم عزیمت کرد. حکومت بنای سازش را گذاشت و وزیر کشور به دیدار امام خمینی رفت و دستور داد مسیر خانه ایشان را اسفالت و چراغانی کنند.

در مطبوعات از اتحاد مقدس روحانیت و دولت برای اهداف انقلاب سفید مطالبی نوشتند و گفتند که آقای خمینی ملتزم به عدم دخالت در امور سیاسی شده است. امام خمینی طی یک سخنرانی این ادعا را تکذیب کرد و پس از آن طی سخنرانی‌های دیگری به تبیین اهداف روحانیت از مبارزه و افشاگری علیه حکومت پرداخت.

### قیام علیه کاپیتولاسیون و تبعید امام خمینی

پیشنهاد احیای کاپیتولاسیون در اسفند ۱۳۴۰ همراه با پیشنهاد اصلاحات، از سوی امریکا به ایران داده شده بود و در ۱۳ مهر ۱۳۴۲ در کابینه علم به تصویب رسید ولی خبر آن منتشر نشد تا اینکه در مرداد ۴۳ منصور نخست وزیر وقت لایحه‌ای را تحت عنوان الحاق یک ماده به قرارداد وین به مجلس برد، قرارداد وین عبارت از مصونیت دیپلمات‌های کشورهای خارجی در کشور بود. در ۱۴ مهر ۱۳۴۳ این لایحه با ۷۳ رأی موافق و ۶۳ رأی مخالف تصویب شد اما خبر آن درج‌راید منعکس نشد تا اینکه صورت مذاکرات مجلس را که در تیراژی محدود چاپ و منتشر می‌شد، به دست امام خمینی رساندند و ایشان برای مبارزه با مصوبه‌ای که آن را منافی استقلال ایران می‌خواند با مقامات روحانی قم جلسه‌ای تشکیل داده، نمایندگان را به شهرها فرستاد و آنان را برای اعتراض آماده کرد. صبح روز ۱۴ آبان ۱۳۴۳ عده زیادی از شهرهای مختلف برای شنیدن سخنان امام خمینی راهی قم شدند. ایشان سخنانی ایراد کرده و با چهره برافروخته‌ای گفت:

«قلب من در فشار است، ایران دیگر عید ندارد، عید ایران را عزا کردند، ما را فروختند، عزت ما را پایکوب کردند.»

جمعیت می‌گریست، امام خمینی به بررسی کاپیتولاسیون و مقاسد آن پرداخت و به امریکا و روسیه و انگلستان و اسرائیل حمله کرده و گفت: «امروز امریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از امریکا بدتر و شوروی از هر دو برتر... گرفتاری ما از امریکا است... من این وکلا را که وکیل ملت هم نیستند عزل کردم». علاوه بر این سخنرانی، اعلامیه‌ای نیز علیه کاپیتولاسیون منتشر ساخت. شورشی دوباره برپا شد و مأموران حکومت، شب سیزدهم آبان ۱۳۴۳ با صدها کماندو منزل امام خمینی را محاصره و ایشان را بازداشت کرده و به ترکیه تبعید نمودند و ایشان در ۹ جمادی‌الثانی ۱۳۸۵ از ترکیه به عراق منتقل شدند.

صبح روز ۱۳ آبان، شهر قم به اشغال نظامیان درآمد. بازارها تعطیل شد و اعتصاب و تظاهرات در شهرهای ایران به پاخاست. نمازهای جماعت درس‌های حوزه تعطیل شد و در تبریز نیز نمازهای جماعت در اعتراض به تبعید امام خمینی تعطیل گردید.

مراجع تقلید و علمای شهرها و شهرستان‌ها با صدور بیانیه‌هایی تبعید امام خمینی را محکوم کردند و شدیداً بدان اعتراض نمودند. دستگیری‌های گسترده‌ای از بازاریان، دانشگاهیان و روحانیون مبارز انجام گرفت. و با توقیف عناصر رهبری‌کننده و مؤثر در نهضت، رژیم توانست بر اوضاع مسلط شود. مرحله جدید مبارزه، پس از توقف قیام سال‌های ۴۲ و ۴۳، با افزوده شدن عنصر مرجعیت امام خمینی و محور قرار گرفتن رهبریت مذهبی و سیاسی ایشان آغاز شد و در مسیر یک تحول کیفی قرار گرفت.

### پس از تبعید امام خمینی و آغاز جنبش مسلحانه در ایران

پس از سرکوب قیام سال‌های ۴۲-۴۳ و تبعید امام خمینی در آبان ماه ۱۳۴۳ در مدت یکسال، واکنش‌های اعتراض آمیزی در گوشه و کنار کشور به وجود آمد که عمدتاً به صورت نامه یا اعلامیه‌هایی بود که در سطحی محدود انتشار می‌یافت. در این مدت عده زیادی از چهره‌های سیاسی که عامل حرکت‌های



اعتراض آمیز بودند دستگیر شدند و تا سال ۱۳۴۷ تقریباً همه جا از آرامش برخوردار بود. از آن پس مبارزات زیرزمینی و قهرآمیز شکل گرفت و جنبش مردم ایران وارد مرحله تازه‌ای گردید. مبارزین دریافتند که خشونت را باید با خشونت پاسخ گفت و میل به مبارزه مسلحانه قوت گرفت. بازتاب مبارزات مسلحانه و رهایی بخش الجزایر، کوبا و ویتنام نیز تأثیر زیادی در اتخاذ این خط مشی در ایران برجای گذاشت. در فاصله آبان ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ چند اقدام مسلحانه در کشور صورت گرفت. اول بهمن ۱۳۴۳، حسنعلی منصور، نخست‌وزیر شاه توسط محمد بخارایی از اعضای جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی ترور شد. ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ رضا شمس‌آبادی - از سربازان و محافظان کاخ مرمر - محمدرضا شاه را هدف گلوله قرار داد اما شاه جان سالم به در برد. در ۲۶ خرداد ۱۳۴۴ چهارتن از عاملین قتل منصور به نام‌های محمد بخارایی، صادق امانی، رضا صفار هرنندی و مرتضی نیک‌نژاد اعدام شدند. اواسط سال ۱۳۴۴ گروه دیگری با نام جاما (جبهه آزادیبخش ملی ایران) با ایدئولوژی اسلامی که خط مشی خود را مسلحانه اعلام کرده بود کشف و اعضای آن دستگیر شدند. در مهرماه همان سال گروه تازه تأسیسی به نام حزب ملل اسلامی با خط مشی مسلحانه شناسایی شد و ۶۹ تن از اعضای آن طی یک درگیری در کوه‌های شمال تهران دستگیر شدند. عده‌ای از اعضای حزب توده با نفی خط مشی محافظه کارانه آن حزب، مشی مسلحانه را برگزیده و از حزب توده جدا شدند و سازمان چریک‌های فدایی خلق را تشکیل دادند. همچنین گروهی از جوانان مسلمان نهضت آزادی با هدف مبارزه چریکی از آن جدا شدند و دست به سازماندهی زده و توانستند در دانشگاه‌ها نفوذ پیدا کنند.

جو سیاسی دانشگاه‌ها نیز در این سال‌ها رادیکالیزه شد اما فعالیت‌ها و تشکلی‌های سیاسی هلنی در محیط دانشگاه‌ها وجود نداشت و افراد مذهبی عمدتاً در هیئت‌های مذهبی و انجمن‌های دینی که مسایل قرآنی و اخلاقی و دینی در آن مطرح بود با یکدیگر ارتباط‌هایی داشتند.

## جنبش دانشجویی در سال‌های ۴۷ - ۴۴

در این هنگام چه در سطح جامعه و چه در دانشگاه، گروه‌های مشخص سیاسی وجود نداشت و عمدتاً هیئت‌ها و انجمن‌های مذهبی و مراسم عزاداری حلقه ارتباطی افراد مذهبی بود.

در سطح دانشگاه در فاصله سال‌های ۴۴ تا ۴۷ تحریک سیاسی قابل توجهی نبود و رشد و حرکت سیاسی از سال ۴۷ اندک اندک خودی نشان داد. تا پیش از آن آنچه بارزتر بود انتقادات صنفی دانشگاهی بود. در مرداد سال ۴۷ پس از سخنان هویدا نخست وزیر وقت در انتقاد از وضع دانشگاه‌ها و لزوم تغییر سیستم آموزشی، جمعی از رؤسای دانشگاه‌ها و دانشکده‌های مختلف در تهران و شهرهای دیگر، دکتر منوچهر تسلیمی که از مسئولان ساواک بود و مأموریت ویژه‌ای در مورد دانشگاه تبریز (با توجه به حساسیت منطقه آذربایجان) داشت، انتخاب شد. در همین سال، دانشگاه تبریز نیز توسعه یافته و ساختمان‌های جدیدی پیدا کرده بود. با این مقدمه حوادث و مسایل دانشگاه تبریز را از زبان دانشجویان فعال آن دوره مورد بررسی قرار می‌دهیم.

## تشکل‌ها و هیئت‌های موجود در سطح شهر تبریز

آقای سبحان الهی می‌گوید: فعالیت‌های مذهبی شهر را به چند دسته می‌توان تقسیم کرد: یک سری فعالیت‌های مذهبی به صورت سنتی بود که همان هیئت‌های عزاداری و دسته‌های حسینی و مراسم دیگر است که جلوه عجیبی دارد و در دهه اول محرم فراوانند. جلسات دیگری با عناوین علمی، مذهبی و تحقیقی دایر بود مثل جلسات تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه. با توجه به وجود آقایانی مثل آیت‌الله قاضی و آیت‌الله مستنبط غروی و آقایان غیرمعموم مثل مرحوم آقای کهنمویی که خودش مفسر بزرگی بود و جلسات تفسیر داشت و بعضی از علمای دیگر هم جلساتشان صرفاً برای بحث و تفسیر نهج‌البلاغه و مسایل اخلاقی بود و آیت‌الله شبستری (آمیرزا نصرالله) که اکنون در تهران مقیم‌اند و آیت‌الله شریبانی که از این قبیل خیلی داشتیم. شرکت‌کننده‌ها در این جلسات افراد خاصی بودند که دنبال تحقیق و بررسی مسایل مذهبی بوده و تقریباً از طبقه تحصیل کرده فرهنگی و دانشگاهی به‌شمار می‌رفتند. بعضی از جلسات عمومی هم که در شهر

بود و توسط بعضی از وعاظ معروف و دانشمندان دینی تبریز برگزار می‌شد مثل جلسات آقای اشراقی و آقای اسنقی هم در سطح بالایی قرار داشت.

یک‌سری جلسات هم تقریباً به صورت مذهبی روشنفکری تشکیل می‌شد که ریشه مذهبی داشت اما فعالیت‌هایشان نوعاً شکل سیاسی هم گرفته بود مثل جلسات «انجمن علمی - مذهبی دانشگاه» که دانشمندان سرشناس و معروفی بدان دعوت می‌شدند. مثلاً مرحوم دکتر شریعتی، شهید مطهری، صاحب‌الزمانی، فخرالدین حجازی، که در این سخنرانی‌ها غیر از طبقه دانشجویان علاقه‌مندانی از سایر قشرها هم در آن شرکت می‌کردند. جلسه دیگری که در تبریز فعالیت داشت و تقریباً می‌شود در این رده جا داد تشکیلات «انجمن حجّتیّه» بود که غیر از آن جلسات سری خود که خصوصی بود و در خانه‌ها دایر می‌شد یک سری جلسات عمومی هم هر دو هفته یک‌بار در تبریز برگزار می‌شد و طبقه شرکت‌کننده نوعاً از دانشجویان و فرهنگیان بودند. خود ما هم از انجمن حجّتیّه بیرون آمدیم و یک جلسه دیگر به نام «مکتب علی» راه انداختیم در همین سطح، دانشگاه یک سری محدودیت‌هایی آن موقع داشت و همه را نمی‌شد برای انجمن علمی مذهبی دانشگاه دعوت کرد و انجمن حجّتیّه هم جواب بعضی از مسایل سیاسی را نمی‌داد. این بود که ما به کمک بعضی از دوستان بازاری و فرهنگی و دانشگاهی، تشکیلاتی به نام «مکتب علی» راه انداختیم که هر دو هفته یک‌بار جلسات پرسش و پاسخ و سخنرانی داشت و سخنرانان نوعاً از قم و تهران دعوت می‌شدند.

با گروه‌هایی که فعالیت‌های زیرزمینی داشتند، ارتباط داشتیم مثل «مجاهدین خلق تبریز» که فعالیت گسترده‌ای داشتند و با توجه به افرادی که از خود تبریز در سازمان بودند مثل: مرحوم حنیف‌نژاد و موسی خیابانی یا برادرهای حنیف‌نژاد مثل احمد حنیف‌نژاد که بعدها متوجه شدیم که چند سال در سازمان بوده است و ما هم در جلسات بودیم ولی خودش را هیچ وقت نشان نمی‌داد. بعداً متوجه شدیم که رابط تهران و تبریز در سازمان ایشان بوده‌اند. بچه‌های دیگر هم فعالیت‌هایی داشتند که بعداً مشخص شدند و جریان سال ۵۲ که پیش آمد و عده‌ای دستگیر شدند فهمیدیم که یک سری فعالیت‌ها بوده است. یک عده از دانشجویها هم در خانه‌هایشان جلسات سری داشتند که اعلامیه‌های امام را می‌آوردند و کارهایی از این قبیل، این‌ها نشان می‌دهد که دانشگاه تبریز از حیث کمک به روند انقلاب در تبریز سهم واقعاً بالایی داشته است یعنی فعالیت‌هایی که بچه‌های مسلمان دانشگاه داشتند در خود دانشگاه محدود نبود. با بازار ارتباط داشتیم، جلسات دینی با علمای شهر به خصوص با آقای قاضی داشتیم که در آن وقت نماینده حضرت امام بود در

استان و خودشان هم در جریان نهضت بودند و بارها تبعید و زندان شده بودند. در ماه محرم که دسته‌های حسینی راه می‌افتاد خود دانشجویان تشکیلاتی داشتند که به این دسته‌ها خط می‌دادند.

**در خصوص انتخاب دکتر منوچهر تسلیمی به ریاست دانشگاه تبریز و وضعیت آن دوره دانشگاه، آقای پرهیزکار یکی دیگر از دانشجویان آن دوره می‌گوید:**

مسئولی که در سال ۴۷ برای دانشگاه تبریز گذاشتند معاون ساواک ایران بود. معروف است ایشان هدفش این بوده که بتواند دانشگاه تبریز را آرام کند و رسالتی هم در ارتباط با خود آذربایجان داشتند که در این ارتباط دو حرکت را شروع کردند:

- ۱- با دو رشته یکی به نام کتابداری و دیگری به نام خانه‌داری که در هر دو رشته فقط دانشجوی دختر گرفته بودند، هدفشان این بود که دختران بی‌حجاب و بی‌بند و بار را وارد دانشگاه کنند. البته چند نفر از خواهران مذهبی هم در همان رشته خانه‌داری وارد شدند و خیلی هم مورد آزار و استهزای سایرین قرار می‌گرفتند.
- ۲- مورد دیگر، ایجاد کافه تریا و دانسینگ در محیط دانشگاه بود. به گونه‌ای که شب‌ها در این محل برنامه‌های مختلفی اجرا می‌شد.

**آقای پشمینه آذر یکی از دانشجویان ورودی سال ۴۷ در ارتباط با توسعه ساختمان دانشگاه در آن سال می‌گوید:**

در بدو ورود ما به دانشکده فنی فقط رشته راه و ساختمان بود. از سال ۴۷ رشته برق و رشته مکانیک هم گذاشتند و لذا دانشکده فنی سه بخش شد و بعد از این ساختمان‌ها را از یکدیگر جدا کردند که احتمالاً به خاطر کمبود جا بود. لذا سال اولی که ما وارد دانشگاه شدیم، مکان دانشگاه عوض شده بود. ساختمان‌های جدیدی به وجود آمده بود. از این‌رو مستمکی هم برای محافظت از محیط دانشگاه پیدا کرده بودند چون آن موقع دانشکده‌های تبریز متفرق بود و هرکدام در ساختمانی جداگانه در داخل شهر بود تا مدتی بعد که ساختمان اصلی دانشگاه تمام شد و دوباره همه آنجا جمع شدند.

دانشگاه تبریز در این سال آرام بود و فضای فرهنگی حاکم بر آن همان فرهنگ رژیم شاه بود.

آقای حسینجانی یکی از دانشجویان ورودی سال ۴۷ در زمینه مسایل فرهنگی دانشگاه تبریز در آن دوره می‌گوید:

فضای فرهنگی حاکم بر محیط دانشگاه متناسب با فرهنگ حاکم به اصطلاح حکومتی آن زمان بود، شاید بشود گفت که برنامه‌ریزی طوری بود که بچه‌های دانشجوی حتماً مشغول درس باشند. درس به عنوان یک ارزش و درنهایت اخذ مدرک بود. البته باز این هدف سالمی بود. چیزهای دیگر هم در همین حال و هوا بود که همه وقت و زندگی و فکر دانشجوی را پر می‌کرد حالا یا با ورزش یا مثلاً فرض کنید با بذله‌گویی یا نشست و برخاست‌های آن چنانی در کافه تریاها و ارتباط دخترها و پسرها که به صورت باز و توأم با هرزگی بود. خیلی هم تأکید بر حضور و غیاب در کلاس‌های دانشگاه بود. شاید برای اینکه دانشجوی حتماً در دسترس باشد تا از نظر به اصطلاح سیاسی تحت نظر باشد. دقیقاً یادم هست اگر هم کسانی اهل مطالعه بودند کارشان همراه با ترس و لرز بود، مثلاً اگر کتابی می‌خواستند به همدیگر بدهند معمولاً در دانشگاه این کار را نمی‌کردند. چون در آن جو، اکثراً به همدیگر مشکوک بودند. مثلاً آبدارچی ساواک‌ها یا استاد راهنما ممکن است فلان باشد! البته تعدادی هم بودند که قدری به اصطلاح ساده‌تر فعالیت می‌کردند، مثلاً جلسات قرآنی راه می‌انداختند. آن طوری که من به یاد دارم در دانشگاه و دانشکده‌ها جای خاصی برای نماز نبود، به عنوان مثال یکی از استاد‌های ما که از تهران می‌آمد و درس مکانیک می‌گفت و آدم سالمی بود یعنی نماز و روزه‌اش ترک نمی‌شد، بارها او را دیدم که در گوشه‌ای روزنامه‌ای پهن کرده و نماز می‌خواند. در این فضا برای خالی نبودن عریضه گاهی اوقات سخنرانی‌هایی مثلاً انجمن فلان می‌گذاشت و مسؤولان جلوگیری نمی‌کردند چون حرف‌هایی که زده می‌شود به کسی ضرر نمی‌رساند، مثلاً روزه را از نظر علمی بررسی می‌کرد.

# جنبش دانشجویی و وقایع سال ۱۳۴۸

## تقویم مهمترین وقایع سیاسی و دانشجویی سال ۱۳۴۸

۱۳۴۸/۱ در پی صدور فتوای استثنایی آیت‌الله العظمی خمینی مبنی بر اجازه پرداخت زکات به چریک‌های فلسطین، روزنامه باختر امروز ضمن بررسی این فتوای تاریخی، آن را یکی از مهمترین تحولات جامعه روحانیت تلقی کرد.

۱۳۴۸/۵/۳۰ بر اثر یک آتش‌سوزی، مسجد الاقصی، قبله اول مسلمین و محل معراج پیامبر اکرم (ص) آتش گرفت. اکثر مسلمانان دنیا، صهیونیست‌های اشغالگر را عامل این فاجعه دانستند.

۱۳۴۸/۷ رئیس دانشگاه شیراز طی بخشنامه‌ای ورود دختران دانشجو با پوشش چادر را به دانشگاه ممنوع اعلام کرد.

دانشجویان مسلمان دانشگاه شیراز برای مبارزه با اقدامات ضد اسلامی مسؤولان دانشگاه، اطلاعیه‌ای منتشر کردند. در همین رابطه روحانیون شهر

شیراز، با خودداری از اقامه نماز جماعت و سخنرانی دست به اعتصاب زدند. این اقدام موجب عقب نشینی رژیم گردید و منع ورود دانشجویان دختر با پوشش چادر به دانشگاه برداشته شد. در همین رابطه برخی از روحانیون مبارز تبعید یا بازداشت شدند.

۱۳۴۸/۸/۲۱ در پی برنامه‌های رژیم برای اسلام‌زدایی و اشاعه فرهنگ غربی، رئیس دانشگاه تهران دستور داد تا بوفه غذاخوری دانشگاه در ماه رمضان باز باشد. ۱۳۴۸/۱۲/۴ از بامداد امروز دانشجویان دانشگاه تهران اتوبوس‌های، شرکت واحد را در مقابل این دانشگاه سنگباران نموده و از تردد آن‌ها در خیابان جلوگیری کردند.

زد و خورد بین دانشجویان و پلیس در مقابل دانشگاه آغاز شد. چندین اتوبوس شرکت واحد از طرف دانشجویان به آتش کشیده شد. پلیس در مقابل دانشجویان دست به خشونت زد و بر اثر تیراندازی پلیس عده‌ای کشته و مجروح شدند و جمع کثیری نیز بازداشت گردیدند.

شاه در مقابل اعتراض مردم در مورد افزایش بهای بلیط اتوبوس و تغییر مسیر اتوبوس‌ها طی فرمانی نخست وزیر را مأمور رسیدگی نمود. جلسه فوق‌العاده هیئت وزیران به طرح جدید شرکت واحد رسیدگی و آن را مردود اعلام کرد و قرار شد خطوط اتوبوسرانی به وضع سابق برگردد.

۱۳۴۸/۱۲/۴ دانشگاه تهران به مدت نامعلومی تعطیل شد و توسط مأموران از ورود دانشجویان به داخل دانشگاه ممانعت گردید. دانشجویان پس از تجمع در مقابل دانشگاه با انجام تظاهراتی به سوی بازار تهران حرکت کردند که این امر موجب تعطیلی بازار شد.

۱۳۴۸/۱۲/۱۹ دانشجویان دانشگاه‌های تهران با برپایی تظاهرات به بازداشت دوستان خود اعتراض کردند. این اعتراضات که از اوایل اسفند ماه تاکنون ادامه دارد، با توطئه برخی عوامل نفوذی ساواک در بین آنان به سردی و افول گرائید.

۱۳۴۸/۱۲/۲۹ دانشجویان تهرانی با نوشتن شعار و پخش تراکت، مردم پایتخت را به مبارزه منفی علیه گران شدن بلیط اتوبوس در دوم اسفند فراخواندند.

## اجتناب ناپذیر بودن تشکل و نخستین تشکل

### مذهبی در دانشگاه

در فضای سیاست زدایی شده جامعه در سال ۱۳۴۸ و در جو رعب و خفقان آن سال‌ها، تشکل‌های سیاسی نمی‌توانست پا بگیرد و لذا در رقابت انجمن‌های غیرسیاسی که حساسیتی را بر نمی‌انگیخت فعالیت‌هایی آغاز شد و چون حضور در این انجمن‌ها خطری را به دنبال نداشت برخی دانشجویان جذب آن انجمن‌ها می‌شدند. آقای سبحان‌اللهی که از دانشجویان فعال در انجمن علمی و مذهبی دانشگاه تبریز بود می‌گوید:

انجمن علمی - مذهبی دانشگاه تبریز تقریباً یک انجمن رسمی بود. یعنی با اجازه دانشگاه تشکیل شده بود. سال ۴۸ که نخستین سال ورود من به دانشگاه بود مصادف شد با فوت حضرت آیت‌الله العظمی حکیم. در شهر تبریز مردم دنبال مراسم ختم بودند و دانشجویان هم به نحوی می‌خواستند شرکت کنند، من با یک سری از بچه‌های مذهبی خواستیم اعلامیه از طرف دانشگاه بدهیم و برای چاپخانه باید مجور می‌گرفتیم که مثلاً دانشگاه موافق چاپ اعلامیه است. رفتیم پیش دکتر تسلیمی که در آن زمان رئیس دانشگاه بود. رؤسای دانشگاه عمدتاً از میان درباریان انتخاب می‌شدند. او کاملاً ما را قبول کرد و اجازه داد و خیلی گرم از ما پذیرایی و استقبال کرد در هر صورت آن‌ها نمی‌خواستند نشان بدهند که مخالف مذهب هستند. خودشان به نحوی می‌گفتند که موافق فعالیت‌های مذهبی هستند. مسؤلیت انجمن علمی - مذهبی را به عهده آقای دکتر صبور اردوبادی که عضو هیئت علمی دانشگاه بود. گذاشتیم او در مسایل سیاسی خط دیگری داشت. ایشان به دین از حیث مسایل علمی - بهداشتی نگاه می‌کرد با توجه به رشته تخصصی‌اش مدیریت جلسه با ایشان بود. منتهی در هر دوره‌ای هیئتی هم به عنوان هیئت رئیسه انجمن انتخاب می‌شدند. دکتر اردوبادی معمولاً برنامه یکساله تنظیم می‌کرد. ایشان از تهران کسانی را برای برنامه سخنرانی دعوت می‌کردند، او مجبور بود کسانی مثل دکتر شریعتی، شهید مطهری یا مرحوم محیط طباطبایی را هم دعوت کند.

آقای واصفی یکی دیگر از دانشجویان فعال و عضو انجمن علمی -

مذهبی می‌گوید:

پس از مدتی متوجه شدیم که انجمن، سخنران‌هایی را دعوت می‌کند



که عمدتاً به مسایل غیرسیاسی می‌پردازند، هیچ‌گونه شکل سیاسی - مذهبی هم در آن دوران وجود نداشت.  
از دانشگاه هم اثری از چنین مجامعی نبود. تنها شکل موجود همین انجمن علمی - مذهبی دانشگاه تبریز بود:

من کم‌کم به جمع خصوصی اعضای انجمن وارد شدم. این امر در اقتناع نیازهای روحی من مؤثر بود. در دانشگاه تبریز «انجمن ضد بهائیت» هم شکل عمده‌ای بود که اتفاقاً مخالف انجمن علمی - مذهبی دانشگاه بود و آقای دکتر اردوبادی آن‌ها را می‌کوبید. چون انجمن علمی - مذهبی معتقد بود که ما باید مسایل و مفاهیم مذهبی را از کانال علمی توجیه کنیم، زمان زمانی است که باید با توجیه علمی مسایل مذهبی را به نسل حاضر و نسل جوان القاء کرد و من چون با انجمن ضدبهائیت میانه خوبی نداشتم جذب این‌ها شده بودم، البته خوشم نیامده بود از نوع کار این‌ها و از اینکه در هر جلسه طرف مقابل خود را بکوبند و بگویند که آن‌ها با علم مخالفتند و مثلاً هرهری مذهب‌اند، از این حرف‌ها خوشم نمی‌آمد ولی چون شکل خاص دیگری نبود ما در این‌ها غوطه می‌خوردیم. آقای دکتر اردوبادی در جلسات خصوصی القا می‌کرد که نباید در مسایل سیاسی وارد شد ما باید کار خودمان را پیش ببریم و به نسل جوان آگاهی بدهیم و عمق بخشیم و لازمه عمق بخشیدن توجیه مسایل مذهبی از دیدگاه علم است. و ما اصلاً در درگیری‌ها و اعتصابات نباید وارد شویم.

آقای عبدالعلی زاده که بعدها در سال ۵۲ - ۵۱ وارد دانشگاه تبریز شد و جو دانشگاه در آن فاصله زمانی سیاسی تر شده بود و فعالیت‌های مذهبی (حتی از نوع غیرسیاسی آن) کمی به بار نشسته بود. چنین تصویری را از انجمن علمی - مذهبی ترسیم می‌کند:

نیروهای مسلمان چون زیاد در اقلیت بودند زیاد رنگ سیاسی نداشتند و نمی‌توانستند خودشان را نشان دهند. گروه ضعیفی درست کرده بودند به نام انجمن اسلامی دانشگاه که در رأسش آقای دکتر صبور اردوبادی قرار داشت او از اعضای هیئت

علمی دانشگاه بود. کتاب‌هایی هم می‌نوشت<sup>۱</sup> این‌ها گروهی بودند که در روز عاشورا هم ریششان را می‌تراشیدند، خیلی از این‌ها تکه‌های کتشان را می‌بستند و خانی‌انو کشیده می‌آمدند و می‌رفتند. بی‌سر و صدا در نمازخانه می‌آمدند و نماز می‌خواندند. آن موقع یک کمد کتاب بود و در آن سه یا چهار جلد کتاب بود که سه جلدش مال همین دکتر صبور اردوبادی بود، یک جلدش هم کتاب باد و باران در قرآن مهندس مهدی بازرگان بود، که همیشه هم این کمد کتاب قفل بود.

## چگونگی شکل‌گیری هسته‌های فعال مذهبی - سیاسی

### در دانشگاه تبریز

اکنون با فضای عمومی دانشگاه در دهه چهل اندکی آشنا شدیم و در صفحات بعدی باز هم به آن خواهیم پرداخت. اما نکته در خور توجه دیگر چگونگی شکل‌گیری هسته‌های فعال مذهبی - سیاسی در دانشگاه است که برگرد یک شکل موجود به فعالیت می‌پرداختند و یا خود آن‌ها منجر به پیدایش تشکلی جدید می‌شدند. نمونه‌ای از شکل‌گیری هسته‌های دانشجویی را از زبان دانشجویان آن دوره پی می‌گیریم.

آقای واصفی: اواخر تابستان سال ۴۸ بود که برای ثبت‌نام به تبریز رفتم و در دانشگاه با یکی از همشهریانم به نام‌های قردانیا که دانشجوی دانشکده علوم بود آشنا شدم و به خانه ایشان رفتم. در آن روز در مورد مسایل اقتصادی بین من و عده‌ای دیگر از همشهریانم که بعداً معلوم شد از افراد فعال سازمان چریک‌های فدایی خلق بودند، بحث‌هایی در گرفت. اتفاقاً برای دومین بار سخنرانی امام در ارتباط با ۱۵ خرداد را که از رادیو عراق پخش می‌شد در آنجا گوش کردم ولی با توجه به نامناسب تشخیص دادن محیط بیش از یک روز در آن خانه نماندم و از آنان جدا شدم.

۱. از جمله کتابی نوشته بود به نام «روزه» و روی جلدش هم عکس معده و روده آدم را کشیده بود و زیرش نوشته بود که «هر کس در بدنش عضوی به نام روده در شکم دارد، خواندن این کتاب برای او واجب است»، مثلاً مطرح کرده بود که روزه، حکمت و فلسفه‌اش این است که آدم سلامتی پیدا کند.

شاید یکی دو ماه از آغاز سال تحصیلی در دانشگاه گذشته بود. متوجه شدم فعالیت‌هایی در دانشگاه تبریز در جریان است، آگهی زده بودند با امضای انجمن علمی - مذهبی دانشگاه تبریز، گفتیم خدا را شکر یک چشمه‌ای اینجا پیدا شده برویم با یک عده از بچه‌های هم عقیده خودمان جمع شویم... رفتم آنجا، دیدم سالن را برای سخنرانی آماده می‌کنند. با یک دانشجوی پزشکی به نام آقای حسینی که اهل بهشهر بود، آشنا شدم که برای من یک هم‌زبان و هم‌ولایتی بود و هم بچه مذهبی بود. آنجا قرار گذاشتیم با هم خوابگاه بگیریم. ما را فرستادند به یک اتاق شش نفری سپس افراد مختلف را می‌فرستادند. یکی آمد چهار روز بعد می‌رفت، یکی می‌آمد یک مدت بعد می‌رفت ولی ما آنجا ماندیم یعنی دو تا تیمون ماندیم. یک نفر بود که توی نمازخانه دانشگاه با او آشنا شده بودیم او را فرستادند اتاق ما، او روزهای اول نماز می‌خواند بعد نماز نخواند و با هم تعارض پیدا کردیم. ایشان بعد از مدتی اقامت در این اتاق و برای شکستن روحیه ما صبح‌ها که از خواب بیدار می‌شد، دست‌هایش را به سینه‌اش می‌زد و می‌گفت «یا مارکس»، تا اینکه دید با ما تجانسی ندارد و از آنجا رفت. در واقع زمینه در دانشگاه در دست چپی‌ها بود و بچه‌های مسلمان سنتی پس از مدتی ورود به دانشگاه یا مارکسیست می‌شدند و یا با توجه به شرایط محیط و زمینه مناسب «لابالیگری»، بی‌تفاوت و حتی عیاش از آب در می‌آمدند. ما دیدیم که بهتر است هم اطاقیمان را خودمان انتخاب کنیم. تا اینکه دو تا دانشجوی مذهبی دامغانی را انتخاب کردیم و با هم، هم اطاق شدیم. حالا در یک اتاق شش نفره تنها ما چهار نفر بودیم و یک هسته چهار نفره تشکیل شده بود. بعد تنها محوری که در دانشگاه پیدا کردیم انجمن علمی - مذهبی دانشگاه تبریز بود.

### غربت حجاب در دانشگاه

در این سال‌ها دانشجویان دختر عموماً بی‌حجاب بودند. از سال ۵۱ به بعد بود که به تدریج حضور بانوان محجبه در دانشگاه چشمگیر می‌شد و در سال ۴۸ وضع دانشگاه به گونه‌ای بود که وقتی برای نخستین بار دو یا سه دانشجوی محجبه وارد دانشگاه شدند انگشت‌نما شده و تعجب دیگران حتی دانشجویان مذهبی را برانگیختند که یکی از آن‌ها دکتر واصفی از دانشجویان فعال انجمن علمی - مذهبی دانشگاه بود:

ما سال ۴۸ با دو یا سه خانم دانشجو برخورد کردیم که حجاب خیلی کاملی داشتند. با گذشت زمان به تدریج دانشجویهای متدین را زیادتر، زیادتر و زیادتر که دبه‌ارزی که در یک مقطع زمانی مثلا خانم زینب کریمی (خواهر شهید کریمی) وارد دانشگاه شد (در سال ۵۱ بود یا سال ۵۲). سال ۵۳ خانم صالحی وارد دانشگاه شد که بعد این خانم صالحی همسر شهید سلیمی شد. خلاصه چند تا از این‌ها در سال ۵۲ و ۵۳ وارد دانشگاه شدند و در سال ۵۴ جمع زیادی بودیم که به عنوان اعتراض در امتحانات خردادماه ۵۴ شرکت نکردیم و چند واحدی از درس عقب افتادیم. یادم هست وقتی که شهرپور شد در موقع ثبت‌نام دانشجویهای زیادی با حجاب به دانشگاه آمده بودند، یعنی شرایط اجتماعی و تاثیر سخنرانی‌های مختلف مثل شهید مفتح، مرحوم شریعتی، مرحوم مطهری، فخرالدین حجازی، مرحوم شهید هاشمی‌نژاد و نظایر این‌ها که شاخص بودند و خیلی سخنرانی‌هایشان شلوغ بود، دیده می‌شد.

## جنبش دانشجویی و وقایع سال ۱۳۴۹

### تقویم مهمترین حوادث سیاسی و دانشجویی سال ۴۹

۴۹/۲/۱۸ روحانی مجاهد، حجت‌الاسلام سید محمد رضا سعیدی، طی سخنانی در مسجد موسی بن جعفر (ع) تهران، حضور سرمایه‌گذاران امریکایی را که منجر به تسلط دشمنان بر مسلمین می‌گردد - تقبیح و محکوم کرد. او همچنین نامه‌ای برای روحانیون طراز اول کشور فرستاد و آنان را نسبت به خطرات این امر آگاه کرد. ساواک پس از سخنرانی، ایشان را بازداشت و سپس آزاد کرد. در روز ۴۹/۳/۱۱ حجت‌الاسلام سعیدی به اتهام سخنرانی و پخش اطلاعاتی علیه کنسرسیوم سرمایه‌گذاری امریکا در ایران، دستگیر و به زندان قزل قلعه فرستاده شد، و در پی دستگیری ایشان مسجد موسی بن جعفر (ع) به مدت نامعلومی تعطیل شد.

در تاریخ ۴۹/۳/۲۰ سید محمد رضا سعیدی به دست شکنجه‌گران رژیم در زندان به شهادت رسید.

۴۹/۳/۲۲ جمعی از مردم تهران به همراهی آیت‌الله طالقانی و آقای دکتر عباس شیبانی با بازگشایی مسجد موسی بن جعفر (ع) اولین مجلس ترحیم رابرای شهید سعیدی برگزار کردند.

مجلس ترحیمی با حضور طلاب و روحانیون حوزه علمیه و مردم قم در مدرسه فیضیه برای بزرگداشت شهادت سید محمدرضا سعیدی تشکیل شد. در این جلسه سید احمد کلانتر ضمن تمجید از امام خمینی، درباره زندگی شهید سعیدی سخنانی ایراد کرد. شرکت کنندگان در پایان به محل دفن آن شهید واقع در «وادی السلام» قم حرکت کردند. پس از پایان مراسم افراد حاضر به تظاهرات علیه رژیم دست زدند. در نتیجه پلیس با مردم درگیر و حجت‌الاسلام کلانتر را در جمع تظاهرکنندگان دستگیر و روانه زندان کرد.

۴۹/۳/۲۴ به خاطر اعتراض به دستگیری برخی از روحانیون مبارز و شهادت حجت‌الاسلام سعیدی، درس آیت‌الله میلانی و کلیه دروس حوزه مشهد تعطیل شد.

۴۹/۳/۲۸ پلیس برای جلوگیری از تشکیل مجلس ترحیم شهید سعیدی مسجد هدایت را بست.

۴۹/۳/۲۸ جبهه ملی ایران در خارج از کشور (بخش اروپا) در رابطه با شهادت آقای سعیدی و نیک داوری، با انتشار اعلامیه‌ای ضمن بزرگداشت این دو شهید، اعمال ضد انسانی رژیم شاه را محکوم کرد.

۴۹/۳/۱۲ آیت‌الله سید محسن طباطبایی حکیم یکی از مراجع تقلید شیعیان درگذشت، به مناسبت رحلت ایشان برنامه موسیقی رادیو و تلویزیون قطع شد و عزای ملی اعلام گردید.

۴۹/۳/۱۸ از طرف وعاظ و روحانیون تهران مجلس ختمی برای آیت‌الله حکیم منعقد شد. در این مجلس حجت‌الاسلام علی‌اصغر مروارید ضمن سخنرانی و انتقاد از برخی ناآگاهان بی‌مسئولیت بااستناد به اطلاعیه دوازده امضایی استادان حوزه علمیه قم، امام خمینی را مرجع تقلید اعلام معرفی کرد. وقتی گوینده نام ایشان را برد صدای صلوات تا لحظاتی در مسجد طنین‌انداز شد.

- ۴۹/۳/۲۱ آیت‌الله منتظری به نجف‌آباد تبعید شد، علت تبعید ایشان حمایت و تبلیغ مرجعیت عامه امام خمینی بود.
- ۴۹/۳/۱۳ دانشجویان دانشگاه شیراز در اعتراض به افزایش شهریه و محول شدن نیمی از خوابگاه دانشجویان به ارتش دست به اعتصاب زدند.
- در روز ۳/۱۴ اعتصاب دانشجویان مذکور مورد یورش پلیس قرار گرفت.
- ۴۹/۷/۲۶ دانش‌آموزان سال ششم چند دبیرستان تهران در اعتراض به مقررات جدید امتحان نهایی، در خیابان‌های تهران با شعار «اتحاد، مبارزه، پیروزی، مرگ بر فرهنگ قرون وسطایی، ما نمره همت نمی‌خواهیم به ما دبیر خوب بدهید» دست به تظاهرات زدند.
- دانش‌آموزان معترض پس از تجمع در دانشگاه تهران تا هنگام عصر به تظاهرات خود ادامه دادند.
- ۴۹/۸/۱۲ در پی تحریکات اخیر دانشجویان و دانش‌آموزان، شاه در دیدار از دانشگاه صنعتی آریامهر گفت: اگر جوانان سرو صدا نکنند، غیرطبیعی است. هر جوانی پر خون و پرحرارت نباشد، خدای نخواستہ مزاجش قوی نیست.
- ۴ و ۵ و ۴۹/۹/۸ اعتراض اعتصاب دانشجویان دانشکده‌های دانشگاه تهران و - خودداری از رفتن به کلاس‌ها به دلیل مسایل صنفی و دانشجویی و اعتراض به عدم آزادی در کشور و جنایات پلیس در دانشگاه ادامه دارد.
- ۴۹/۹/۱۱ تظاهرات دانشجویان در خیابان‌های اطراف دانشگاه ادامه یافت و دانشگاه تهران تعطیل شد.
- ۴۹/۹/۲۸ دانشجویان در اعتراض به انقلاب سفید شاه با دادن شعارهای «مرگ بر این سفیدی انقلاب، مرگ بر انقلاب فرمایشی»، فصل جدیدی از مبارزات را گشودند.
- درس‌های حوزه علمیه قم در هماهنگی و همسویی با دانشجویان انقلابی تعطیل شد. آیت‌الله منتظری با دعوت مدرسین و روحانیون سرشناس در منزل خود از آنان خواست تا در روز ۲۸ آذر به‌عنوان همدردی با دانشگاه، درس‌ها را تعطیل کنند.

۴۹/۱۰/۱ در پی تبلیغات جدید رژیم علیه حرکت‌های دانشجویی، روزنامه اطلاعات نوشت: به‌عنوان اعتراض به شعارهای دانشگاه کارگران و کشاورزان تظاهرات وسیعی برپا کردند. امروز در دانشگاه تهران تظاهرات وسیعی علیه رژیم برپا شد و شعارهایی سر دادند.

۴۹/۸/۱۸ یک فروند هواپیما توسط نه نفر ایرانی در خط دومی - تهران ربنده و به بغداد برده شد. با این اقدام نام سازمان مجاهدین خلق ایران بر سر زبان‌ها افتاد.

۴۹/۱۲/۱۱ از بامداد امروز کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه دست به اعتصاب زدند و از حرکت دادن اتوبوس‌ها و مینی‌بوس‌ها خودداری کردند. ۱۸ هزار نفر کارگر شرکت مزبور در اجتماع، شکستن اعتصاب خود را موکول به اجرای سخنان شاه کردند که گفته بود کارگرانی که سود سهام ندارند باید سه ماه پاداش بگیرند.

۴۹/۱۲/۱۲ اعتصاب شرکت واحد شکسته شد و اتوبوس‌ها شروع به کار کردند.

۴۹/۱۲/۱۵ کارگران کارخانه جهان چیت کرج اعتصاب کردند و دسته جمعی به سمت تهران حرکت کردند.

در کاروانسرا سنگی، ژاندارمری از حرکت کارگران جهان چیت به سمت تهران جلوگیری کرد و بین کارگران و ژاندارمری زد و خورد در حرکت صورت گرفت. در نتیجه سه کارگر مقتول و ۳۰ نفر دیگر مجروح شدند.

۴۹/۷/۲ رسانه‌ها: مهندس منصوری، متهم حادثه کاخ مرمر، طی نامه‌ای از زندان به اشتباهات خود اعتراف کرد.

۴۹/۱۲/۲۷ سخنرانی‌های دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد به تازگی افکار عمومی را متوجه خود کرده است. برخی از روحانیون و افراد مذهبی با انتشار جزوات و انجام سخنرانی به مخالفت با وی برخاستند و ساواک با استفاده از این اختلاف به شیطنت پرداخت.

حجت الاسلام دکتر سید محمد حسینی بهشتی که به تازگی از آلمان غربی



(هامبورگ) بازگشته است در جلسهای که به مناسبت استقبال و دیدار دوستان از ایشان تشکیل شده بود، مواضع خود را تبیین کرد. جنبه طرفدار ولایت، که همسو با ساواک بود، دکتر بهشتی را نیز مورد تهاجم قرار داد.

## انعکاس جنگ اعراب و اسرائیل و تأثیر آن در ایران

در سال ۱۳۴۹ چند اقدام مسلحانه از سوی سازمان‌های چریکی در ایران صورت گرفت. تبیین درخشان دکتر شریعتی از تاریخ اسلام و ایدئولوژی اسلامی گام‌های اولیه را برای روشن ساختن اذهان به خصوص قشر تحصیلکرده و جوان برمی داشت و شهادت آیت‌الله سعیدی و تلاش دیگر علما سرفصل تازه‌ای از مبارزه علیه بی‌عدالتی و استکبار را می‌گشود. اما شدت خفقان به حدی بود که جوانان و دانشجویانی که از این تحولات متأثر شده بودند از انجام واکنش فراگیر درمانده بودند.

در این سال جنگ اعراب و اسرائیل روی داد. دوم اردیبهشت ۴۹ جراید اعلام کردند که مصر مواضع اسرائیل را بمباران کرد و ۲۳ اردیبهشت ۵ کشور عربی با اسرائیل وارد جنگ شدند. نیروهای اسرائیلی نیز از هوا و زمین به لبنان حمله ور شدند و عده‌ای را کشته و مجروح و عده‌ای را به اسارت گرفتند.

امام خمینی از نجف، اعلامیه شدیداللحنی علیه اسرائیل صادر کرد و از مسلمانان خواست تا به فلسطینی‌ها کمک کنند. رژیم شاه از حامیان اسرائیل بود و لذا از داخل ایران به صورت انفرادی کمک‌هایی برای فلسطینی‌ها ارسال می‌شد. اما نه در سطح جامعه و نه در دانشگاه هیچ حرکتی در جهت مخالفت با حمایت رژیم از اسرائیل مشاهده نشد.

آقای علی صوفی یکی از جوانان علاقه‌مند به مسأله فلسطین بود که کمک مالی انفرادی می‌کرد. او می‌گوید:

«من همان موقع به فلسطین کمک می‌کردم. ماهی صد تومان به حساب فلسطین واریز می‌کردم. دنبال چیزهایی بودم که بتوانم واقعاً در صحنه عمل حضور پیدا کنم، به رادیوی میهن‌پرستان هم مرتب گوش می‌دادم، آن رادیو ما را از نظر اخبار، اطلاعات و... تغذیه و تهییج می‌کرد، آن سال اتفاق خاصی نیفتاد.»

## تأثیر جو خفقان در نحوه ارتباط گیری دانشجویان

جو خفقان در سال ۴۹ از دبیرستان تا دانشگاه به نوجوانان و جوانان در حال تحصیل، حزم و احتیاط در مبارزه را می‌آموخت و آن‌ها ارتباطات خود را به نحوی تنظیم می‌کردند که به آدرس و تلفن همدیگر نیاز نداشته باشند.

آقای سیدحسن نوربخش که در آن زمان سال‌های آخر دبیرستان را می‌گذراند می‌گوید:

خیلی از بچه‌ها می‌گفتند اسم و فامیل از همدیگر سوال نکنید، آدرس‌ها را یاد نگیرید و شماره تلفن‌ها را لازم نیست بنویسید، فقط حفظ کنید. چون روزی که رفتید زیر شکنجه اگر آدم بُرید همه چیز را لو خواهد داد. آدم‌هایی داشتیم که وقتی دستگیر و شکنجه شدند به آن‌ها اطلاعات دادند بنابراین هر فردی نباید زیاد اطلاعات داشته باشد.

## انگیزه و انگیزه تظاهرات صنفی در دانشگاه

در جو سال ۴۹ زمینه‌ای برای حرکت‌های سیاسی در دانشگاه وجود نداشت. اما دانشجویان دانشگاه اعتراضات صنفی انجام می‌دادند و چون از نظر رژیم همین اعتراضات صنفی هم می‌توانست تمرینی باشد برای حرکت‌های سیاسی، به شدت با آن برخورد می‌شد. آقای... می‌گوید:

یکی از تظاهرات سال ۴۹ در زمستان شکل گرفت و دوستان به صورت رابط در دانشکده همدیگر را خبر می‌کردند. این بود که از دانشکده فنی راه افتادیم و آمدیم در سطح دانشگاه راهپیمایی کردیم و رفتیم سلف سرویس و آنجا را به هم زدیم. در آن زمان مأمورین فیلمبرداری کردند و تعدادی از دوستان شناسایی شدند. علت شکل‌گیری این تظاهرات، اعتراض دانشجویی بود به اینکه چرا شما برای دانشگاه هزینه پرداخت نمی‌کنید. چرا پلی‌کپی به این صورت و کتاب بدان صورت است، البته این‌ها بهانه بود و آنچه در دلمان بود اعتراض سیاسی بود.

چنانکه قبلاً اشاره شد اعتراضات صنفی در دانشگاه از نظر حکومت می‌توانست تمرین برای اعتراضات سیاسی باشد. چنین برداشتی از

حرکت‌های صنفی دانشجویی صحیح بود. زیرا داشتن جوهره فعال حرکت، اعتراض و انتقاد یک اصل کلی است که می‌تواند در موضوعات مختلفی تجلی یابد، و وسعت و کیفیت موضوع حرکت به کمال و تحول معرفتی یک شخص یا جامعه بستگی دارد. در آن دوره بعضی از دانشجویان مسلمان این نوع حرکت‌ها را ظاهری و بی‌فایده می‌دانستند و در آن شرکت نمی‌کردند آقای حسین‌خانی می‌گوید:

اوائل سال ۴۹ به مناسبت‌هایی اعتصاب‌های دانشجویی به وجود آمد که بعضی از دانشکده فعال‌تر برخورد می‌کردند و دانشکده‌های پزشکی و فنی مثال زدنی است. دانشکده فنی یک ترم منحل شد. ولی من و بعضی دیگر معتقد به این نوع کارهای ظاهری به صورت تظاهرات و اعتصاب و این چیزها نبودیم، یعنی مثلاً بیاییم شرکت کنیم در تظاهرات و اعلامیه پخش کنیم. من شخصاً از آن وقایع خاطره‌ای ندارم. ولی کارهای دیگری می‌کردیم می‌گفتیم بایست پرده پوشانه‌تر کار کرد نه اینکه آدم با در سه اعلامیه پخش کردن برود زندان.

در آن دوره یکی از فعالیت‌های دانشجویان، کتابخوانی بود تا سطح آگاهی خود را بالا ببرند و در کنار آن بهانه جزیی برای راه انداختن تظاهرات صنفی دانشجویی، تا بتوانند فریاد اعتراض خود را به گوش همگان برسانند.

آقای اکبر پرهیزکار یکی از دانشجویان آن زمان می‌گوید:

یکی از فعالیت‌های آن دوره، معرفی کتاب‌ها به یکدیگر بود، چون نمی‌توانستند همه کتاب‌ها را تهیه کنند. معمولاً کتاب‌های مذهبی، سیاسی و اجتماعی که گرفته می‌شد از طرف دانشجویان با یکدیگر مبادله می‌شد و مطالعه می‌کردند و تظاهرات چندی هم در همان زمان در دانشگاه شکل گرفت. منتهی تظاهرات در حد همان که اعتراض‌هایی باشد و بالاخره به گوش مسؤولان برسد که دانشجویان از وضع موجود ناراضی هستند.

## مقاومت دانشجویان در برابر قلاش ترویج ابتذال

در سال ۴۹ از جهت سیاسی فضای دانشگاه تا حدی به خاموشی گراییده بود. از نظر فرهنگی تلاش وسیعی برای استحاله دانشجویان و ترویج ابتذال و فساد صورت می‌گرفت. دانشجویان در برابر این تلاش‌های رژیم و متصدیان دانشگاه مقاومت می‌کردند و همین مقاومت‌ها که بیشتر بعد اخلاقی - فرهنگی داشت، خود به محوری برای ارتباط و تجمع و حرکت دانشجویان تبدیل می‌شد.

آقای سرورالدین: در نگرش عمومی به اوضاع دانشگاه در بدو ورود که بسیار جالب بود - می‌دیدیم که خواهرها تا نزدیکی در دانشگاه با چادر می‌آیند و آنجا چادرهایشان را می‌دادن به نگهبانی و در داخل دانشگاه بی‌حجاب وارد می‌شدند. و بعد همین‌طور وقتی برمی‌گشتند چادرهایشان را می‌گرفتند و سر می‌کردند. به یاد داریم که دانسینگی درست کرده بودند در دانشگاه تبریز. دانشجویها فشار آوردند، نظاهرات کردند، طومارها امضاء کردند که دانسینگ را تعطیل کنند. شب‌های پنج‌شنبه و جمعه کسانی از بیرون می‌آمدند از جمله ساواکی‌ها - و زنانی به عنوان زوج با آنها می‌آمدند - و دانسینگ دایر بود. آنها می‌آمدند و می‌خواستند فضای دانشگاه را به این ترتیب آلوده کنند و الحق باید بگویم که آن زمان دانشجویها تقریباً یکپارچه در مقابل این برنامه ایستادند و نهایتاً دانسینگ را تعطیل کردند و آن برنامه از دانشگاه تبریز برچیده شد.

سالن‌های دانشگاهی که برای کنفرانس‌های علمی تأسیس می‌شد از نظر متصدیان امور، مکان مناسبی برای اجرای مراسم و برنامه‌های مفایر با فرهنگ و مذهب جامعه ایران بود. تالار خواجه رشیدالدین فضل‌الله (تالار وحدت) در دانشگاه تبریز که به تازگی ساخت آن به اتمام رسیده بود قرار بود توسط یکی از خواننده‌های زن افتتاح شود که دستخوش حریق شد. البته عمدی یا غیرعمدی بودن آن آتش‌سوزی معلوم نگردید اما به هر حال از حوادثی بود که در این سال روی دارد و بازتابی در جامعه دانشگاهی داشت.

**سید مهدی گلابی:** این تالار تازه درست شده بود برای افتتاح، یکی از خوانندگان زن تهران را دعوت کرده بودند، خیلی هم عجله داشتند که سالن زود آماده بشود. چون هوا سرد بود اجاق برقی روشن کرده بودند و با تینر و غیره چسب موکت تهیه می کردند، که یک دفعه انفجار شدیدی رخ داد و تمام تالار یکپارچه آتش شد. کار به جایی کشید که به ارتش خبر دادند هلی کوپتری آمد از بالا مواد ضد حریق ریختند ولی هیچ کاری نتوانستند بکنند. تنها کاری که کردند این بود که گفتند اجازه بدهید تالار بسوزد منتهی از سرایت آن به اطراف جلوگیری کنید. آتش سوزی این تالار از حوالی ساعت ۱۰ صبح شروع و تا حوالی ساعت ۱۰ شب ادامه داشت. و دو سه سال طول کشید تا اینکه این تالار مجدداً ساخته شد.

### تشکیل گروه‌های دوستی در قالب خدمات اجتماعی

در همین سال‌ها، فعالیت‌های اجتماعی مانند خدمات و امدادهای اجتماعی و تشکیل صندوق تعاونی خود انگیزه‌ای غیرسیاسی اما جذاب بود برای گرد هم آمدن دانشجویان و تقویت حس همکاری و مسئولیت. در این فعالیت‌ها افراد همدیگر را می شناختند و می یافتند و علاقه و صمیمیت پیدا می کردند که خود زمینه‌ای می شد برای سایر فعالیت‌های مذهبی در دانشگاه و ایجاد تشکل‌های دوستانه‌ای که کاربردهای سیاسی هم پیدا می کرد. آقای سرورالدین یکی از دانشجویان که در ارائه خدمات اجتماعی فعال بود می گوید:

افراد شرکت کننده در فعالیت‌های مذهبی کم بودند. اما خوشبختانه همین عده کم فعال و خیلی جدی بودند و خیلی وقت می گذاشتند.

یکی از کارها این بود که از همان دورانی که من بودم مثلاً سال ۴۹، ۵۰ دانشجویان مسلمان صندوق دانشجویی تشکیل داده بودند و در دانشگاه تبریز به دانشجویان کمک می کردند. به جای اینکه فقط به فقرا کمک کنند سعی می کردند فقرا را صاحب سرمایه و صنعت بکنند. برای نمونه برای قالی باف‌ها (آن‌هایی که قالی بافی بلد بودند) صندوق، دار قالی و نخ و غیره می داد تا آن‌ها بتوانند از زیر سلطه سرمایه داران خارج شوند. صندوق با تعدادی از دکترها در سطح شهر قرارداد بسته بود و مستمندان به آن دکتر معرفی می شدند. یا بیمارستان‌ها و داروخانه‌هایی بودند که با این صندوق همکاری می کردند. در

دمای ۳۳ درجه زیر صفر مثلاً خانواده‌ای را می‌دیدیم که در اتاقی بدون در که از آن گونی آویزان کرده بودند زندگی می‌کردند. در حالی که نفت لیتری ۲/۵ ریال بود، حتی توان تهیه نفت را هم نداشتند. من پادم هست در آن دوره حتی رادیوها اعلام کردند که چند نفر در کیوسک‌های تلفن پخ زدند.

## تأسیس خوابگاه ولیعهد در تبریز، پایگاه آینده

### نیروهای مذهبی

در همین سال (۴۹) خوابگاه جدیدی در خارج از شهر برای دانشجویان دانشگاه تبریز ساخته شد که نام آن را «خوابگاه ولیعهد» گذاشتند و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به خوابگاه ولیعصر (ع) تغییر نام یافت. این خوابگاه به صورت - در آن دوره - یکی از مهمترین کانون‌های فعالیت سیاسی دانشجویان دانشگاه تبریز در آمد. دکتر واصفی از دانشجویان دانشگاه تبریز درباره ساخته شدن آن خوابگاه می‌گوید:

در سال ۴۹ خوابگاه ولیعهد تأسیس شد. چون خوابگاه‌هایی که داخل شهر وجود داشتند، پراکنده بودند و از کیفیت و وضعیت بدی برخوردار بودند، یک فرد سرمایه‌داری پیدا شده بود و برای اینکه بتواند برای منطقه وسیعی از زمین‌هایش ارزش افزوده‌ای ایجاد کند، دو کار انجام داد، او (حاج اسماعیل خویی) با سرتیپی که رئیس شهربانی تبریز بود دست به یکی کرده و گاراژهای مسافری تبریز را از داخل شهر بیرون برد. در آن سال آخر اسفندماه که دانشگاه تعطیل شد من و دوستان از داخل شهر سوار اتوبوس شدیم و رفتیم تهران. وقتی که از مسافرت برگشتیم صبح زود بود، دیدیم در یک بیابانی ما را پیاده کردند. بعد متوجه شدیم اتوبوس‌ها را مجبور کرده‌اند که در اینجا پیاده کنند و قرار است گاراژها را به آنجا منتقل کنند و خدمات مربوط به سرویس اتوبوس‌ها را در آنجا انجام دهند. و دیگر اینکه همین آقای سرمایه‌دار در قسمتی از آن بیابان، ۶ دستگاه ساختمان درست کرده بود، خیلی ساده یعنی یک سوله بود وسطش راهرو و در دو طرف آن اتاق‌های بسیار ساده، اصلاً هیچ چیز خاصی نداشت یعنی یک دیوار کشیده بود - تیغه زده بود - و اتاق، اتاق درست کرده بود و در هر ساختمان، دستشویی و سرویس و حمام گذاشته بود. ما در سال ۴۹ اولین گروهی بودیم که به آن ساختمان رفتیم، چون اقامت خوابگاه داخل شهر غیرممکن شده بود.